

پسوند "ـاک" در گویش بیرجند و سابقه‌ی آن در دوره‌ی میانه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۲

حامد نوروزی^۱

کلثوم قربانی جویباری^۲

چکیده

بررسی گویش‌های خراسان جنوبی نشان می‌دهد که از یک‌سو عناصری از فارسی میانه در آن‌ها یافت می‌شود و از سوی دیگر، می‌توان عناصری از زبان‌های شرقی را یافت که از دیرباز وارد این گویش‌ها شده‌اند و بعضاً در فارسی رسمی نیز رایج‌اند. یکی از راه‌های بررسی عناصر اصلی و فرضی در گویش‌ها پی‌گیری تاریخی پسوندهاست؛ زیرا پسوندها جزء عناصری هستند که به سختی در زبان پذیرفته می‌شوند. یکی از مهم‌ترین پسوندهای ایرانی، پسوند "ـاک" است که در لغاتی مانند "پیچاک"، "پَراک" و "پَراک" در گویش قدیم بیرجند رایج بوده است. این پسوند در گویش بیرجند دو ریشه‌ی مختلف داشته است. در لغاتی مانند "پیچاک" به معنی پیچش شکم، پسوند "ـاک" بازمانده از پسوند مصدری *-āk* سغدی است. این پسوند در لغات "خوراک" و "پوشاک" و "سوزاک" هنوز در فارسی رسمی رایج است. "ـاک" مصدری، امروزه در گویش بیرجندی جای خود را به "ـش" داده است و مانند دیگر اسم مصدرهای زبان فارسی با آن رفتار شده است. در نتیجه این لغت به صورت "پیچش / پچش" (*pečeš*) در آمده است. اما از سوی دیگر، پسوند "ـاک" فاعلی نیز از قدیم در گویش بیرجند در لغاتی مانند "پراک" رایج بوده است. پسوند "ـاک" فاعلی بازمانده از *-āk* فارسی میانه و *-āg* پارتی است. این پسوند امروزه نیز به همین صورت در گویش بیرجند رایج است. اما در فارسی معیار و اغلب گویش‌های دیگر ایرانی این پسوند با حذف "ک" انتهایی به صورت "ـا" در آمده است.

واژگان کلیدی: فارسی، گویش بیرجند، پسوند، سغدی، فارسی میانه

۱- مقدمه

زبان فارسی با قدمتی که سابقه‌ی آن در اسناد مکتوب به حدود ۲۵۰۰ سال می‌رسد، یکی از قدیم‌ترین زبان‌های دنیاست. این زبان در دوره‌ی باستان و میانه، زبان نواحی جنوب غربی ایران، یعنی مقرر حکومت هخامنشیان و ساسانیان بوده است (اشمیت، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۰، ۲۲۳). اما این که چطور و طی چه فرایندی زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و رایج ایران در عهد اسلامی درآمد هنوز به روشنی معلوم نیست. اما مطابق نظریه‌ای که ریپکا^۱ ارائه کرده و صادقی آن را تکمیل نموده این زبان در اواخر عهد ساسانی توسط ارتشیان ساسانی به نواحی خراسان آمده و با زبان‌های رایج در آنجا مانند سغدی و بلخی آمیخته شده و زبانی ترکیبی^۲ را شکل داده است. این زبان در اواخر دوره‌ی ساسانی و اوایل دوره‌ی اسلامی کم‌کم در تمام نواحی خراسان رایج شده و با سرکار آمدن حاکمان ایرانی مانند طاهریان و صفاریان و از همه مهم‌تر سامانیان به‌عنوان زبان رسمی دربار آن‌ها انتخاب شده و از آن برای ارتباط با نواحی دیگر ایران استفاده شده است. بدین ترتیب زبان فارسی رسمی که پایه‌ی آن زبان فارسی میانه بوده و با برخی زبان‌های شرقی ایران آمیخته شده بود به‌عنوان زبان میانجی در ایران گسترش و به تدریج شکل معیار خود را می‌یابد (صادقی، ۱۳۵۷: ۳۵).

بنابراین طبق اسناد تاریخی روشن است که زبان فارسی امروز از خراسان طلوع کرده و بررسی تاریخی گویش‌های رایج در این ناحیه برای تاریخ زبان فارسی، دارای کمال اهمیت است. با بررسی این گویش‌ها از یک‌سو، می‌توان عناصری از فارسی میانه را باز یافت که هنوز در نواحی خراسان رایج است و از سوی دیگر، می‌توان عناصری از زبان‌های شرقی را یافت که از دیرباز وارد این گویش‌ها شده‌اند و بعضاً هنوز نیز در فارسی رایج‌اند. یکی از راه‌های بررسی عناصر اصلی و قرضی در گویش‌ها پی‌گیری تاریخی پسوندهاست؛ زیرا پسوندها جزء عناصری هستند که به سختی در زبان پذیرفته می‌شوند. از سوی دیگر گاهی پسوندهای دو

1. Rypka

۲. مقصود *synthetic language* که در رده‌شناسی زبان مورد بررسی قرار می‌گیرد، نیست. بلکه مقصود این است که زبان فارسی، ترکیبی است از همه‌ی زبان‌ها و لهجه‌هایی که با آن تماس داشته است، مانند بلخی، خوارزمی، سغدی و جز آن.

زبان ابتدائاً از نظر آوایی به یکدیگر شبیه‌اند، اما با گذشت زمان دو گونه تحول را پشت سر می‌گذارند. یکی از مهم‌ترین پسوندهایی که در گویش قدیم بیرجند وجود داشته و دارای خصوصیات بالاست پسونند "ـاک" (فارسی قدیم: -āk < فارسی امروز: -âk) است که در مقاله‌ی حاضر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱-۱- پسونند "ـاک" و دو تحول آوایی آن در گویش بیرجندی

امروزه در گویش مردمان کهن‌سال بیرجند پسونند "ـاک" در لغاتی مانند "براک" / *borrâk* / به معنی برنده و "پراک" / *parrâk* / به معنی پرنده رایج است. از سوی دیگر، در فرهنگ ملاعلی / شرف صبوچی که گویش قدیم بیرجند را می‌توان در آن یافت، لغت "پیچاک" دیده می‌شود که به گفته‌ی رضایی (۱۳۴۴: ۶۹) امروزه به صورت "پِ چِ ش" و "پِ یِ چِ ش" به معنی نوعی از اسهال همراه با درد و دلپیچه در گویش بیرجند به کار می‌رود: هست پیچاک [و] بُرینا "ریخ"، میمیزی "گدنی" ست / ... (همان: ۷۴). گونه‌ی دیگری از این لغت نیز در روشناوند (روستایی در ۳۵ کیلومتری شمال بیرجند) به صورت "پِ چِ آ" به همین معنی رایج است (همانجا). البته امروزه در بیرجند مانند فارسی رسمی کلمات "خوراک" و "پوشاک" نیز شنیده می‌شود، ولی این لغات در آثار کهن خراسان و در آثار کهن بقیه‌ی نقاط ایران دیده می‌شود و لغتی جدید است. اما مسأله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که در صورتی که این پسونند در همه‌ی کلمات بالا مشترک باشد باید به صورتی یکسان نیز متحول می‌شد. مانند پسونند "ـاک" فارسی رسمی (معیار) که در همه‌ی کلمات با افتادن "ک" انتهای به "ـا" متحول شده است، مانند: شنوا، دانا، بینا، روا و جز آن. به گفته‌ی صادقی (۱۳۵۰ الف: ۷۷۵) اگر پسونندی تحول آوایی یکسانی را پشت سر نمی‌گذارد و به چند صورت متحول می‌شود باید علت آن را یافت، زیرا تحولات آوایی زبان قاعده‌مند است. سؤال اصلی مقاله‌ی حاضر نیز حول همین محور است که چرا پسونند "ـاک" در گویش بیرجندی به دو صورت دیده می‌شود: ۱. بدون تحول و به صورت "ـاک"؛ ۲. با تحول و به صورت "ـا" یا "ـش". برای روشن شدن مطلب، نخست باید معانی و کاربردهای مختلف پسونند "ـاک" در گویش بیرجند بررسی شود.

۲-۱- پسوند «-اک» و دو معنای آن در گویش بیرجند

اگر ملاک ما در بررسی کاربرد پسوند "-اک" در گویش بیرجند لغات «پَرّاک»، «پَرّاک» و «پیچاک» باشد، روشن است که ساخت این کلمات از "ماده‌ی مضارع" به‌علاوه‌ی پسوند "-اک" تشکیل شده است. بنابراین مطابق دستور فارسی باید گفت چنین کلماتی "اسم" مصدر به‌شمار می‌آیند. اسم مصدر آن صیغه‌هایی است که از ماده‌ی ماضی یا مضارع به اضافه‌ی پسوندهایی مانند -âr، -eš و -âk و غیره ساخته شده باشد (صادقی، ۱۳۵۰: ۳۰۷؛ انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵، ۱۰۵). به‌عبارت دیگر «اسم مصدر، اسمی است مشتق از فعل و دال بر معنی مصدرگونه، مانند: دانش، کردار، خوراک» (معین، ۱۳۴۱: ۱۱). اما با توجه به معنای "پَرّاک" (بُرند) و "پَرّاک" (پرنده) به‌نظر می‌رسد که این دو لغت اسم مصدر نباشند، زیرا اسم مصدر معنای مصدری دارد و این دو لغت دارای معنای فاعلی هستند. تنها شاید در مورد "پیچاک" (پیچش دل) شاید بتوان گفت که هنوز معنای مصدری خود را حفظ کرده است. البته رضایی (۱۳۴۴: ۸۴) ذیل لغت «خارندنا/خردندا» به معنی "خارش" آن را مرکب از "خارندن + -ا" و این "-ا" را همان "-اک" می‌داند (همانجا). در "برینا" نیز "-ا" انتهایی آن را با "چرا"، "یرا" (= یارا)، پچا، خارندنا/خردندا، مقایسه می‌کند و می‌نویسد: این پسوند گاهی اسم و حاصل مصدر می‌سازد (همان: ۶۹). بنابراین روشن است که در این موارد نیز رضایی معتقد است که پسوند "-اک" به صورت "گ-ا" متحول شده است. به هر حال، به‌نظر می‌رسد علاوه بر این که تحول آوایی پسوند "-اک" در گویش بیرجند دو مسیر متفاوت را پیموده است، این پسوند از نظر معنایی و کاربردی نیز دو گونه است. یعنی این پسوند علاوه بر دو تحول آوایی مختلف، دو معنای مختلف نیز دارد: ۱. معنای مصدری (اسم مصدری)؛ ۲. معنای فاعلی. از آن جا که بی‌تردید منشأ تفاوت تحول آوایی پسوند "-اک" در تفاوت ریشه‌های این پسوند نهفته است، به بررسی ریشه‌های مختلف پسوند "-اک" پرداخته می‌شود.

۱. اما صادقی (۱۳۷۱: ۲۹) پسوند کلمه‌های "یرا" و "چرا" را "-ا" می‌داند. به عقیده‌ی وی این پسوند در چند کلمه به صفات چسبیده و اسم حالت (حالت مصدر) ساخته است. این اسم حالت‌ها برای نامیدن چیزهای ملموس به کار می‌روند، مانند "زُرفا"، "درازا"، "پهنا"، "گرما"، "راستا" (جهت و امتداد)، "تاریکا" (تاریکی). در کلمه‌ی "چرا" (چریدن) این پسوند به بن مضارع ملحق شده است. در «یرا» نیز این پسوند به بن مضارع فعل "یارستن" چسبیده است.

۲- پسونند " - لاک" مصدری

۲-۱- آرای دستوریان

برخی از دستوریان بدون توضیحی خاص کلمات مختوم به " - لاک" را اسم می‌دانند؛ برای مثال انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۵: ۱۸۶) " - لاک" را پسوندی می‌دانند که به بن فعل می‌پیوندد و اسم می‌سازد. رضایی نیز می‌نویسد: این پسونند گاهی اسم می‌سازد (همانجا).

برخی نیز بر حاصل مصدر بودن این‌گونه لغات تأکید می‌کنند. نجم‌الغنی رامپوری (۱۹۱۹م: ۶۰۸) که مجموعه‌ای بسیار کامل و منحصر به فرد را در مورد دستور زبان فارسی در کتاب نهج الادب گردآورده است، در بخش "حروف مصدر و حاصل مصدر" می‌نویسد: " - آک" چون: خوراک و سوزاک، به معنی خورش و سوزش. ناظم الاطبا (نفیسی) (۱۳۱۶: ۱۹۸) نیز پسونند " - لاک" را جایگزین پسونند " - ش" در اسم مصدر شینی می‌داند. رامپوری (۱۳۷۵: ۱۱) دیگر یعنی صاحب غیاث اللغات نیز بر اسم مصدر بودن این‌گونه لغات صحه می‌گذارد. وی ذیل مدخل "آک" می‌نویسد: ۱. برای نسبت و تشبیه آید، چون "مغاک" که به معنی عمق است و "فغاک" به معنی آبله مشابه به "فغ" که به معنی بت است. ۲. چون لفظ "آک" در انتهای صیغه‌ی امر آید معنی حاصل بالمصدر [در اصل اسم مصدر] دهد، چون "خوراک" و "سوزاک" به معنی "خورش" و "سوزش". اما در جای دیگر ذیل واژه‌ی "خوراک" می‌نویسد: مرکبست از "خور" - که به معنی خورش است و آک کلمه‌ایست مفید معنی نسبت (همان: ۳۴۵). به همین ترتیب ذیل "پوشاک" نوشته است: "پوش" - مخفف پوشش و آک لفظیست مفید معنی نسبت (همان: ۱۷۶). وی ذیل "مغاک" (همان: ۸۴۶) نیز آک را مفید معنی نسبت می‌داند. اما ذیل "فغاک" (همان: ۶۴۸) اشاره‌ای به معنی "آک" نمی‌کند. جالب است که وی ذیل "پیچاک" می‌نویسد: به معنی پیچ و خم و در مدار (نام کتابیست) به معنی طره و زلف (همان: ۱۷۷). روشن است که از دیدگاه وی " - لاک" هم به اسامی اضافه می‌شود (مانند مغاک) و هم به صیغه‌ی امر یا همان ماده‌ی مضارع. شق اول مورد بحث ما نیست، اما در معنی دوم، وی این کلمات را اسم مصدر دانسته است. به نظر می‌رسد معنی نسبت در این پسونند را لغت‌نویسان و دستوریان قدیم از "مغاک" و

"فژاک" و این گونه لغات که اسم هستند، استنباط کرده‌اند. همین معنی نسبت را چندبهار (۱۳۸۰، ج ۱: ۴۴۱) نیز در بهار عجم تکرار می‌کند. وی ذیل "پوشاک" می‌نویسد: و پوشش، جامه‌های پوشیدنی، مثل "خوراک" چیزهای خوردنی. به عبارت دیگر، وی "لاک" را به نوعی پسوند نسبت یا لیاقت می‌داند. او ذیل "پیچاک" تنها به نوشتن "بر قیاس پیچ" اکتفا می‌کند (همان: ۴۵۰). کسان دیگری نیز مانند دهخدا و خراسانی "لاک" را با پسوند "سی" لیاقت مقایسه کرده‌اند. البته گفته‌اند که "سی" به آخر مصدر متصل می‌شود، اما "لاک" به انتهای فعل امر (ماده‌ی مضارع).

همایون فرخ (۱۳۶۴، ج ۱: ۴۴) کلمات مختوم به "لاک" را از یک سو اسم مصدر می‌داند و از سوی دیگر، بر معنی لیاقت و نسبت در آن تأکید می‌کند. طبق بررسی‌های وی از این نوع کلمات تنها سه مورد در فارسی یافت می‌شود: خوراک، پوشاک، سوزاک. درباره‌ی معنی لیاقت این پسوند نیز می‌نویسد: اگر چه این سه کلمه از حیث معنی اسم مصدر شمرده می‌شوند، اما معنی اسم عام و اسم مأخوذ یایی نیز از آن استنباط می‌شود. یعنی خوراک هم معنی خوردن و هم معنی خوردنی دارد. پوشاک نیز هم معنی پوشیدن و هم به معنی چیز پوشیدنی است. سوزاک نیز بیشتر علم شده و برای اسم مرض مخصوص به کار می‌رود. نکته‌ی بسیار مهم در تحقیقات همایون فرخ این است که «این سه کلمه (خوراک، پوشاک، سوزاک) در آثار فصحای قدیم اصلاً دیده نمی‌شود» (همانجا). مرحوم بهار (۱۳۲۳: ۲۹۷) نیز همین نکته را در مورد دو کلمه‌ی "خوراک" و "پوشاک" می‌نویسد: هیچ‌کدام نجیب فارسی نیستند و در عرف زبان دری هرگز استعمال نداشته‌اند و به جای آن دو "پوشش" و "خورش" مستعمل بوده است و از کلمات عامیانه که در قرن اخیر بعضی شعرا مثل حکیم سوری و غیره جزء طنز وارد شعر ساخته‌اند و در آثار استادان مسلم وجود ندارد و در عرف عوام نیز سوای این دو کلمه وجود ندارد. در برهان قاطع نیز این دو کلمه مدخل نشده‌اند و به جای مداخل "خوراک" و "پوشاک" مداخل‌های "خورا" و "پوشا" آمده است (خلف تبریزی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۷۸۷؛ همان، ج ۱: ۴۲۸).

البته معین (۱۳۴۱: ۸۶) در کتاب مصدر و حاصل مصدر در مورد این پسوند می‌نویسد: عدم استعمال "خوراک" و "پوشاک" در قدیم ملاک عدم صحت استعمال این دو نیست.

اما معین در ادامه به نکته‌ی بسیار مهم دیگری نیز اشاره می‌کند: «زیرا در غالب نواحی و ولایات ایران این لغات به کار می‌رود. به علاوه کلمات مختوم به "ساک" منحصر به "خوراک" و "پوشاک" و "سوزاک" نیست و از این قبیل است: جوشاک از جوش، کاواک از کاو-^۱ (همانجا). همین نظر است که صادقی آن را کامل می‌کند و به این صورت بیان می‌دارد: «احتمالاً کلمات "خوراک" و "پوشاک" از بعضی از لهجه‌های شرقی ایران یا شاید از سغدی وارد فارسی شده و یا تحت تأثیر کلمات سغدی در فارسی به وجود آمده باشند» (صادقی، ۱۳۵۰ الف: ۷۷۵). صادقی برای تأیید حدس خود از اسم‌های دارنده‌ی پسوند "ساک" کمک می‌گیرد و می‌نویسد: «می‌دانیم که کلمه‌ی "فغ" سغدی است و از آن لهجه به فارسی راه یافته است.^۲ پس می‌توان احتمال داد که فغاک به معنی ابله و حرام‌زاده هم از سغدی گرفته شده باشد» (همانجا). یافته‌های ریشه‌شناختی جدید نیز همین حدس را تأیید می‌کند. کلمه‌ی "نیاک" که در سغدی به معنی "جد" در این بیت از رودکی به کار رفته است: ایا شاهی که ملک تو قدیمی/ نیاکت برد باک از ازدهاکا (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۲۵۳). کلمه‌ی "نغوشاک" (مانوی) نیز فارسی نیست و صورت فارسی آن "نیوشا" است (Benveniste, 1929: 226). "مغاک" واژه‌ای پارسی است که در ادبیات مانوی به کار رفته است: mg²dg به معنی سوراخ و غار (Henning, 1937: 58). کلمه‌ی "فژاک" نیز به گفته‌ی قریب (۱۳۸۳: ۱۱۷) دخیل از سغدی است. اصل این لغت در سغدی βəʒ بد و زشت است. بنابراین روشن است که هیچ‌یک از واژگانی که در معنای اسمی و مصدری (حاصل مصدری) پسوند "ساک" دارند، فارسی اصیل نیستند و دخیل از سغدی هستند. پس می‌توان نتیجه گرفت که این پسوند نیز از گویش‌های شرقی یا سغدی وارد فارسی شده است (صادقی، ۱۳۵۰ الف: ۷۷۵). زیرا پسوند "ساک" در معنی مصدری هیچ سابقه‌ای در زبان فارسی باستان یا میانه ندارد. اما سؤال اینجاست که آیا یافته‌های تاریخی در متون نیز این حدس را تأیید می‌کنند که پسوند "ساک" در معنی مصدری متعلق به نواحی شرقی است؟ برای این منظور لازم است که متون کهن فارسی بررسی شوند.

۱. مرحوم معین علاوه بر این کلمات، واژه‌های "فژاک از فژ-، فغاک از فغ-، مغاک از مغ-،" را نیز افزوده است که نادرست است. زیرا "فژ، فغ و مغ" اسم هستند، نه ماده‌ی مضارع و قابل مقایسه با خوراک و پوشاک و سوزاک نیستند.
۲. معین در حاشیه‌ی برهان قاطع می‌نویسد: فغ از سغدی faq یا fuq به معنی بت است.

۲-۲- پسوند " - لاک " مصدری در متون کهن

پسوند " - لاک " امروزه کاملاً مرده است و به همین دلیل، برای دریافت معنا و سابقه‌ی آن باید به متون کهن رجوع کرد. با بررسی فرهنگ‌های کهن، این پسوند را در واژه‌هایی مانند " پیچاک " (پیچ - + - اک) به معنی پیچش شکم یا شکم روش، "تاباک/ تباک/ تاپاک/ تپاک" (تپ - + - اک) به معنی تپش، اضطراب و بی‌قراری، "جوشاک" به معنی جوشش می‌توان یافت. لغاتی که در فارسی با این پسوند به کار رفته‌اند بسیار کم هستند. بررسی این لغات از نظر تاریخی اطلاعات جالبی به دست می‌دهد. زیرا این پسوند در متون دوره‌ی تکوین زبان فارسی به کار رفته‌اند، اما تا چند قرن اثری از این پسوند در متون دیده نمی‌شود. تا این که مجدداً از دوره‌ی صفویه به بعد این پسوند در برخی از متون ظاهر می‌شود. جالب اینجاست که کاربرد مجدد این پسوند بیشتر در حوزه‌ی هند و شعرای سبک هندی (شرق ایران) قابل پی‌گیری و مشاهده است. برای مشاهده‌ی سیر تاریخی این پسوند نگارندگان شواهدی را که از اسم مصدرهای دارنده‌ی این پسوند یافته‌اند در پی می‌آورند:

- اگر گوشت کار تواند بردن آهارش تباہ... بُود و پیچاک^۱ و پیوسته (نسوی، ۱۳۵۴: ۱۴۱).
- ینتون... یرقان را سود دارد و پیچاک شکم و اسهال را منفعت کند و خون حیض را براند (بیرونی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۷۳۶).
- غار... تافتن شکم و پیچاک آن را مفید است و... علتی که آن را ضیق‌النفس گویند. (همان: ۹۳۵).
- همان خون جوشیده در بار تاک/ که از تن برد رنج و از دل تپاک (اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۵۷).
- کنون که جان به لب آمد می‌پیچ در کارم/ مکن که کار من از تو بماند در پیچاک (عراقی، بی تا: ۲۲۰).
- از غم و غصه دل دشمنت باد/ گاه در تاپاک و گاهی در سنخج (دهخدا، ۱۳۵۸: ذیل تاپاک).

- مبین زین سو که جانم از خیال مهره‌ی چشمت/ چو گنجشک گروه کرده در تاباک

۱. در این نمونه پیچاک معنای پیچاک دارد. حذف ی از اسم مصدر در فارسی نمونه‌های دیگری نیز دارد (در این مورد رک. به: صادقی، ۱۳۸۰: ۱۳۰ و حاجی سید آقایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

خواهد شد (خسرو دهلوی، ۱۳۸۷: ۹۴).

- تاپاکِ جان از حد گذشت افتادگان را بر درت / بر نیم بسمل کشتگان دستوری‌ای ده
ناز را (همان: ۱۴۹).

- هربار میا پیش من خسته‌ی بیدل / تا این دل بدبخت به تاباک نیافتد (همان: ۸۲).
- چون قرابه دیده از خُمخانه جوشاک شراب / شیشه‌خانه بین که بهر او چه‌سان آراسته
(همان: ۳۷۱).

- ننگ است اگر به خاتم جمشید بنگریم / پیچاک زلف یار نظیری به شست ماست
(نظیری نیشابوری، ۱۳۴۲: ۴۷).

- هر دست به پیچاک سر زلف نیززد / انگشت جم ارزنده بُود خاتمِ جم را (همان: ۳۷۸)
- زگلفروش ننالَم کز اهل بازار است / تپاک گرمی رفتار باغبانم سوخت (غالب دهلوی،
۱۳۷۶: ۶۳).

- من و پیچاک زلف آن بت و بیداری شب‌ها / کجا خسپد کسی کش می‌خلد در سینه
عقرب‌ها (واصفی هروی، ۵۰-۱۳۴۹، ج ۱: ۲۱۴).
- هیچ‌گاه بی سوز محبتی نبوده، به‌نوعی قفلِ عاشقی‌کشی بود که گردن جانم به فتراک
گیسو و پیچاک خطّ مقید گردیده، در معرکهٔ جان‌بازی دوتیغه می‌باختم و در میدان هوا و
هوس دو اسبه می‌تاختم (نصرآبادی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۶۸).

- به پیچاک آهم که در موی توست / به‌حقّ نگاهم که بر روی توست (ظهوری فخرالزمانی
قزوینی، ۱۳۴۰: ۳۸۸)

- نمی‌داد اگر عشق گردن به بند / نمی‌یافت پیچاک کاکل کمند (همان: ۴۰۰).
- ز پیچاک سنبل به بزم مقال / زبان‌ها چو گیسو پریشان‌خیال (بیدل دهلوی، ۱۳۷۶،
ج ۳: ۶۴۶).

- عقل در پیچاک اسباب و علل / عشق چوگان باز میدان عمل (اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۸۴).
نکته‌ی جالب اینجاست که شواهدی که از پسوند " - لاک " در حاصل مصدرها هم دیده
می‌شود همین سیر تاریخی را تأیید می‌کند. مهم‌ترین پسوند حاصل مصدرساز فارسی
«-ی» است، مانند "سفیدی" (سفید + -ی) به معنی سفید بودن، بلندی (بلند + -ی) به

معنی بلند بودن. "ی" پسوندی است که امروزه نیز کاملاً زنده است. اما پسوند حاصل مصدر ساز "اک" امروزه مرده است. پسوند "اک" برخلاف پسوند "ی" معمولاً به اسامی می‌پیوندد. این پسوند در واژه‌هایی مانند "خُراک" (خُر + اک)، "خُر خُراک" (خُر خُر + اک) و "دشمناک" (دشمن + اک) دیده می‌شود. برای مثال در مهذب الاسماء صدای "خُر خُر" فرد محتضر "خر خُراک" خوانده شده است (دهخدا، ۱۳۵۸). زنده یاد احمد تفضلی (۱۳۶۰: ۵۳۲) نیز در ترجمه‌ی تفسیر طبری لغت دشمناک (تفسیر طبری: آیه ۶۴ سوره مائده) را نشان داده است. مهذب الاسماء و ترجمه‌ی تفسیر طبری متونی هستند که در شرق ایران نوشته شده‌اند. تفسیر طبری به گویش ماوراءالنهر و مهذب الاسماء به گویش سیستان و نواحی اطراف آن. حتی امروزه نیز پسوند "اک" در گویش‌های نواحی شرقی ایران رواج دارد که این امر نیز فرایند تاریخی مورد نظر ما را تأیید می‌کند.

۲-۳- پسوند "اک" مصدری در گویش‌های امروز

امروزه پسوند "اک" در معنای مصدری با نوعی تحول آوایی در بلوچی به کار می‌رود. در بلوچی نشانه مصدر اغلب $\bar{a}/\hat{a}g$ - است. برای مثال $k\bar{u}\bar{s}\bar{a}/\hat{a}g$ در این گویش به معنی کشتن است (آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۹۹). در این گویش به دلیل قرار گرفتن k که واجی بی‌واک است در کنار \bar{a} که مصوت و واکدار است، k نیز به جفت واکدار خود یعنی g تبدیل شده است. در زبان یغنابی که بازمانده زبان سغدی است نیز این پسوند به صورت ak - دیده می‌شود. برای مثال در یغنابی آسایک / $osoyak$ / به معنی آسودن و در آسوده بودن، $olxa\check{s}ak$ / به معنی فروزان و روشن شدن، $e\check{s}ak$ / به معنی جوشیدن و اورک / $orak$ / به معنی آوردن است (قاسمی، و دیگران، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۷۲-۲۷۳). احتمالاً همین پسوند است که در زبان اشکاشمی به صورت u/ok - و در یزغلامی به صورت aj - به کار رفته است؛ برای مثال: $ap\check{x}\check{s}uk$ (شنیدن)، $arok$ (عرعر کردن خر)، $alok$ (ایستادن) در اشکاشمی (همان: ۵۲۵) و $s(\check{\theta})pinaj$ (پر شدن)، $s(\check{\theta})xapaj$ (خوردن)، $s(\check{\theta})xfaj$ (شوره بستن) در یزغلامی (همان: ۵۸۲) در برخی از زبان‌های پامیری نیز ak پسوند مصدری است. برای مثال:

۱. در زبان تاجیکی «آ» \hat{a} / به صورت نیمه افراشته و شبیه به o تلفظ می‌شود. به همین دلیل با o آوانگاری شده است.

fənjivak از fən j (ماده مضارع) + ĩv (برابر پسوند -ān- در فعل‌های گذرای فارسی) + پسوند مصدری ak (قاسمی، ۱۳۸۲: ۵۲). این پسوند به صورت ek- در گویش مازندرانی به صورت peč-ek به معنی "پیچش و گره مو" رایج است. همین‌طور با حذف k پایانی به صورت peččâ در گویش روشناوند به معنی دل‌پیچه و شکم‌روش رایج است.

۲-۴- ریشه پسوند " - لاک" مصدری

دلیل وجود پسوند " - لاک" مصدری در گویش‌ها و نواحی شرقی ایران این است که ریشه‌ی این پسوند در زبان سغدی است. به عبارت دیگر پسوند سازنده‌ی اسم مصدر در زبان سغدی -āk است (تفضلی، ۱۳۶۰: ۵۳۲). این پسوند به ماده‌های فعلی افزوده می‌شود: γrtβ'k (غرواک) به معنی دانش، γnt'k (غن‌تاک) به معنی بدی (Gershevitch, 1961: 150). nβ'yt'k (انواغ‌تاک) به معنی تقسیم کردن (قریب، ۱۳۸۳: ۳۶)، nβrt'k (انورتاک) به معنی و هم‌ریشه با انباردن و انبار کردن (همانجا)، nt'wys'k (انتاوغساک) به معنی کوشیدن و هم‌ریشه با توخشیدن و تخس فارسی (همان: ۴۴) و بسیاری کلمات دیگر از همین پسوند ساخته شده‌اند.

لازم است یادآوری شود که معین (۱۳۴۱: ۸۶) و برخی دیگر از دستوریان ریشه‌ی پسوند " - لاک" مصدری را در پهلوی می‌دانند. وی در این مورد می‌نویسد: «این پسوند در پهلوی -āk بوده و برای ساختن صفت فاعلی به آخر ریشه‌ی فعل افزوده می‌شده است: wīn-āk^۱ (بینا) و waz-āk^۲ (ورزا، کشاورز). چنان‌که دیده می‌شود در کلمات فارسی مذکور "ک" از آخر کلمات پهلوی حذف شده و تنها در کلماتی مانند خوراک و پوشاک باقی مانده است. همین ریشه‌یابی را در دستور همایون فرخ (۱۳۶۴: ۴۴) نیز می‌بینیم: در زبان پهلوی کلماتی که با " - لاک" تمام می‌شود نسبتاً زیاده‌تر بوده و در آن زبان برای معانی و مقاصد دیگری به کار رفته است و در فارسی در بیشتر آن‌ها "ک" انتهای افتاده است. ولی در زبان فارسی امروز آن معانی و مقاصدی که در زبان پهلوی برای آن‌ها بوده از میان

۱. معین به صورت -āk آوانویسی نموده که نادرست است.

۲. معین به صورت vīnāk آوانویسی کرده که نادرست است.

۳. معین به صورت varzh-āk آوانویسی کرده که نادرست است.

رفته و معنی آن‌ها تطور پیدا کرده است. ما این کلمات را جزء حاصل مصدرها طبقه‌بندی کرده ایم. اما برخلاف همایون فرخ، معین (۱۳۶۳: ۸۷) این کلمات را اسم مصدر نمی‌داند و می‌نویسد: «کلمات مختوم به " - لاک" را نباید در زمره‌ی اسم مصدر به حساب آورد، چه گفته شد " - لاک" در خوراک و پوشاک افاده‌ی لیاقت و نسبت می‌کند، سوزاک لغتاً به معنی سوزنده و سوزا است و مجازاً به معنی مرض مخصوص و آک مانند همین پساوند در پهلوی افاده‌ی فاعلیت می‌کند و بقیه‌ی کلمات مختوم به " - لاک" نیز معانی مختلفی دارند که در رساله‌ی جداگانه مورد بحث قرار خواهند گرفت». این ریشه‌یابی بر اساس شباهت ظاهری کاملاً نادرست است. زیرا پسوند " - لاک" فاعلی نمی‌تواند به " - لاک" مصدری تحول پیدا کند. به علاوه همان‌گونه که پیداست این دو پسوند دو تحول آوایی جداگانه را نیز در فارسی طی کرده‌اند؛ بدین معنی که پسوند " - لاک" فاعلی (پهلوی) با حذف "ک" به صورت " - ل" در آمده است، اما پسوند " - لاک" مصدری (سغدی) بدون حذف "ک" هم‌چنان به صورت " - لاک" رایج است. افزون بر این در برخی از گویش‌هایی که ارتباط مستقیم با فارسی میانه داشته‌اند، هنوز پسوند " - لاک" در معنای فاعلی رایج است. یکی از این گویش‌ها، گویش بیرجندی است. همان‌گونه که گفتیم پسوند " - لاک" در گویش بیرجندی قدیم و امروز در معنای فاعلی هم کاربرد داشته و دارد. در بخش بعدی مقاله به بررسی " - لاک" فاعلی در گویش بیرجندی می‌پردازیم.

۳- پسوند " - لاک" فاعلی

یکی از تحولات آوایی عمده‌ای که از فارسی میانه به فارسی نو رخ داد حذف "ک" و "گ" انتهایی از اغلب لغات فارسی میانه بود. این "گگ" و "گ" انتهایی معمولاً پس از مصوت‌های کوتاه یا بلند قرار داشتند. برای مثال آنچه که امروزه در فارسی رسمی به عنوان "ه" بیان حرکت یا کسره‌ی پایانی شناخته می‌شود، در دوره‌ی میانه پسوند ag- بوده است. برای نمونه لغت "کارنامه" در دوره‌ی میانه kār-nām-ag بوده است. همه‌ی صفت‌های مفعولی امروز نیز در دوره‌ی میانه به ag- ختم می‌شدند: رفته: raft-ag، خورده: xward-ag و جز آن. این "گ" امروزه خود را هنگامی نشان می‌دهد که این لغات به پسوند جمع

"ـان" افزوده شوند، برای مثال: رفتگان، دل شکستگان. علاوه بر پسوند ag- پسوندهای دیگری نیز در دوره‌ی میانه وجود داشته‌اند که مختوم به "ک" بوده‌اند و این "ک" در فارسی نو افتاده است. برای مثال "ک" انتهای پسوندهای نسبت ik- و ūk- افتاده و در فارسی نو به صورت پسوند "ـی" /-i/ در لغاتی مانند "آهنی"، "سبزی" و جز آن و پسوند "ـو" /-u/ در لغاتی مانند "ترسو" و "کرمو" درآمده است. اما در برخی از گویش‌های ایران از جمله گویش بیرجندی هنوز می‌توان آثاری از "ک" انتهای این پسوندها را یافت. برای مثال ik- انتهای در لغت پُختیک poxt-ik (شلغم پخته‌ی خشک شده) و uk- انتهای لغاتی مانند tars-uk (تَرسوک: ترسو) بدون حذف k انتهای از همین پسوندهای دوره‌ی میانه باقی مانده است. یکی دیگر از پسوندهایی که k انتهای آن در فارسی رسمی حذف شده ولی در گویش بیرجند هنوز باقی مانده است، پسوند āk- در معنای فاعلی است که در بخش بعدی مقاله به آن می‌پردازیم.

۳-۱- پسوند "ـاک" فاعلی در گویش بیرجند

همان‌گونه که پیش از این گفتیم این پسوند در واژه‌هایی مانند borrh-âk به معنی "برنده" و parr-âk (پَرّاک: پرنده) هنوز در گویش بیرجند به کار می‌رود (رضایی، ۱۳۷۷: ۳۶۱). شاید بتوان پسوند âk- در لغات ās-âk یا âs-âk را هم با پسوند فاعلی âk- مرتبط دانست. رضایی (۱۳۴۴: ۶۲) وجود پسوند âk- در ās-âk را تأیید می‌کند و این لغت را مرکب از "آس- به‌علاوه‌ی "آک" می‌داند. اما مشخص نمی‌کند که این پسوند در لغت مزبور به چه معنی است. در صورتی که âk- در این لغت معنی فاعلی داشته باشد می‌توان âs-âk را دارای معنی "آس کننده" یا "خرد کننده" زمین دانست. این پسوند در بسیاری از روستاها و شهرهای دیگر خراسان جنوبی مانند طبس مسینا، کرغند و سیدان نیز رایج است. اما این پسوند در فارسی نو با حذف k به صورت "ـا" /-â/ درآمده است. اما شواهد معدودی از متون کهن دیده می‌شود که در آن‌ها پسوند "ـاک" بدون حذف "ک" انتهای به کار رفته است. نکته‌ی جالب در این مورد این است که این لغات نیز همگی در حوزه‌ی شرق ایران و بویژه شعرای سبک هندی رایج است.

۳-۲- پسوند "ـاک" فاعلی در متون کهن

همان گونه که گفتیم پسوند "ـاک" در فارسی رسمی به صورت "ـا" به کار رفته است. در مورد پسوند "ـا" فاعلی صادقی (۱۳۷۲: ۱۳) می نویسد: این پسوند به بن مضارع ملحق می شود و صفات فاعلی نشان دهنده‌ی حالت ثابت می سازد: بویا، بینا، پایا، پذیرا، پویا، توانا، جویا، دارا، دانا، زایا، رسا، شکیبیا، شنوا، فریبا، کوشا و اکثر این مثال ها به جای "ـا" با پسوند "ـنده" نیز به کار می روند: بینا: بیننده، دانا: داننده، شنوا: شنونده. اما تفاوت این دو دسته مثال در این است که صفات مختوم به "ـنده" دلالت بر کنندگی موقتی و گذرنده می کنند، در حالی که صفات مختوم به "ـا" دال بر حالات ثابت اند. در برخی موارد مانند "زیبا"، "روا"، "رها" و "شکیبیا" ارتباط کلمات با فعل ها سست شده و تا حدی تغییر معنایی پیدا کرده اند.

اما در شواهد نادری که همگی متعلق به حوزه‌ی هند و سبک هندی هستند، دیده می شود که "ـاک" پسوند سازنده‌ی صفت فاعلی است. این ابیات به ترتیب تاریخی متعلق به امیر خسرو دهلوی، نظیری نیشابوری و صائب تبریزی هستند:

- به جان تو که جان تاباک باشد در دم آخر / دم مهر و وفایت هم در آن تاباک خواهم زد (امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۷: ۳۸۱).

- می شود در ناف آهو مشک هر خونی که خورد / دل کسی ز آن طره‌ی پیچاک نتواند گرفت (صائب تبریزی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۶۸۸)

- لفظ پیچیده به زنجیر کشد معنی را / دل از آن طره‌ی پیچاک نیاید بیرون (همان، ج ۶: ۳۰۵۷)

- قصد فریبی می کند سوی غزالی می چمد / آن چشم آهوگیر را با زلف پیچاکش نگر (نظیری نیشابوری، ۱۳۴۲: ۱۹۵).

در مثال هایی که در بالا نقل شد روشن است که "ـاک" معنای مصدری ندارد. در نمونه‌ی اول "تاباک" به معنی "تپنده و مضطرب و بی قرار" آمده است و در صورتی که آن را "تپش" معنی کنیم معنای درستی از بیت به دست نمی آید. در سه نمونه‌ی بعدی نیز "پیچاک" به عنوان صفت "طره" و "زلف" به کار رفته و معنای پیچنده و تاب دار می دهد.

یک مورد از کاربرد این پسوند در معنای فاعلی نیز در تفسیر حزقیال (از متون فارسی-یهودی) دیده می‌شود که از نظر تاریخی بسیار قدیم‌تر از شواهد فوق است. تفسیر حزقیال در قرن چهارم هجری قمری به نگارش درآمده و دارای دو بخش است: بخش اول آن در حوزه‌ی جنوب غربی ایران نوشته شده و بخش دوم در حوزه‌ی شمال شرقی (ماوراءالنهر) (Gindin, 2003). این پسوند در بخش دوم این متن که در حوزه‌ی ماوراءالنهر (شمال شرقی) نوشته شده در لغت "کوشاک" به معنی "کشنده و قاتل" به کار رفته است. روشن است که در این کلمه پسوند "اک" با تحولی آوایی که پیش از این توضیح داده شد به "اگ" تغییر کرده است:

شمشیر ... رندیسته آمد پا رای دادن او را پا دستی کوشاک ... Ez: 21: 16' šmšyr
(شمشیر رندیده و تیز شد برای این که او را به دست کوشاک (کشنده، rndyst' 'md p'
(r'y d'dn 'wr' p' dst kwš'g قاتل، جلاد) بسپارند)
در این جمله "کوشاک" در ترجمهٔ ۱۶:۲۱ hw^or'eg به معنی slayer "کشنده" آمده است.

۳-۳- پسوند "اک" فاعلی در گویش‌های امروز

پسوند āk- فاعلی در اغلب گویش‌ها و نواحی ایران با حذف k انتهایی به â- تبدیل شده است. تنها لغات اندکی در برخی از گویش‌ها وجود دارد که پسوند âk- در آن‌ها وجود دارد. برای مثال لغت "پیچاک" با تحول معنایی و آوایی به صورت peč-âk در مازندران به معنی "نوچ و چسبنده (پیچنده به جایی که به آن می‌چسبد)" و pič-âk به معنی "سفت و محکم (پیچنده)" در بندر انزلی و به همین صورت و به معنی "چرب" در سوتالسر^۱ رایج است (آذرلی، ۱۳۸۷: ۹۳). در بویراحمدی نیز به ابزار آرد کننده‌ی گندم (آس) ās-âk (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۲: ۶۲۵) و در بلوچی به ابزار دروکننده (داس) harr-āg (همان: ۶۶۸) می‌گویند.

۱. تفسیر حزقیال: باب ۲۱، آیه ۱۶

۲. نام محلی در گیلان

۳-۴- ریشه‌ی پسوند "اک" فاعلی

پسوند "اک" در این معنی بازمانده از دوره‌ی میانه است. در پهلوی پسوند āk- به ماده مضارع اضافه می‌شود و تشکیل اسم فاعل و صفت می‌دهد و گاهی به صفت فاعلی تبدیل می‌شود؛ مانند dān-āk (= دانا)؛ rav-āk (= روان) (راستارگویا، ۱۳۷۹: ۲۸). این پسوند در پهلوی اشکانی به صورت āg- دیده می‌شود: niyōšāg (= شنونده)؛ dānāg (= دانا) (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۳۲۷). این پسوند در دوره‌ی باستان نیز با همین معنی و کاربرد رایج بوده است. در اوستایی پسوند aka- برای ساختن صفت فاعلی به کار می‌رود: niv-ay-aka (= شکار کننده) (دارمستتر، بی تا: ۱۶). در ایرانی باستان این پسوند را به صورت *āka- بازسازی می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۳۱۱، ۳۲۶).

نتیجه

با توجه به آنچه در این مقاله مطرح شد روشن است که پسوند "اک" که در لغاتی مانند "پیچاک"، "بَراک" و "پَراک" در گویش قدیم بیرجند رایج بوده، دو ریشه‌ی مختلف داشته است. در لغاتی مانند "پیچاک" به معنی پیچش شکم، پسوند "اک" بازمانده از پسوند مصدری āk- سغدی است. این پسوند در لغات "خوراک" و "پوشاک" و "سوزاک" هنوز در فارسی رسمی رایج است، این لغات بی شک به واسطه‌ی یکی از گویش‌های شرقی وارد زبان فارسی معیار شده است. سابقه‌ی این پسوند در متون کهن فارسی نیز این امر را نشان می‌دهد. زیرا این پسوند در دوره‌ی تکوین زبان فارسی که این زبان در شرق ایران شکل می‌گرفته است، در برخی متون دیده می‌شود. سپس تا مدت‌ها اثری از این پسوند در متون دیده نمی‌شود. اما با انتقال مجدد مرکز زبان فارسی به شرق ایران و بویژه هند، مجدداً شاهد کاربرد این پسوند در اشعار شعرای سبک هندی هستیم. گویش بیرجندی نیز احتمالاً این پسوند و لغات دارای آن را از زبان‌های شرقی مجاور خود قرض گرفته است. احتمالاً به همین دلیل است که تحول این پسوند با "اک" نوع دوم متفاوت است. زیرا "اک" مصدری امروزه در گویش بیرجندی جای خود را به "یش" داده است و مانند دیگر اسم مصدرهای زبان فارسی با آن رفتار شده است. در نتیجه، این لغت به صورت "پیچش /

پچش " pečeš در آمده است.

اما از سوی دیگر پسوند "ـاک" فاعلی نیز از قدیم در گویش بیرجند در لغاتی مانند "پراک" رایج بوده است. پسوند "ـاک" فاعلی بازمانده از āk- فارسی میانه و āg- پارسی است. این پسوند امروزه نیز به همین صورت در گویش بیرجند رایج است. اما در فارسی معیار و اغلب گویش‌های دیگر ایرانی، این پسوند با حذف "ک" انتهایی به صورت "ـا" در آمده است.

منابع

۱. آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان گویش‌های ایران. تهران: نشر هزار.
۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۱). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۳. اسدی طوسی، ابومنصور احمدبن علی (۱۳۸۶). لغت فرس. مصحح محمد اقبال. تهران: علمی.
۴. اسعد گرگانی، فخرالدین (۱۳۴۹). ویس و رامین. مصحح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا. تهران: بنیاد فرهنگ.
۵. اشمیت، رودریگر (۱۳۸۶). راهنمای زبان‌های ایرانی. مترجم حسن رضایی باغ بیدی. تهران: ققنوس.
۶. انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی ۱. تهران: فاطمی.
۷. بهار، محمد تقی (۱۳۲۳). "مصدر و اسم مصدر". مجله دانش، سال اول، دوره‌ی دوم، ش ۵: ۲۸۷-۳۰۲.
۸. بیدل دهلوی، مولانا ابوالمعالی عبدالقادر (۱۳۷۶). کلیات. مصحح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی. تهران: الهام.
۹. بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۸). الصیدنة فی الطب. مترجم ابوبکر کاسانی. مصحح منوچهر ستوده و ایرج افشار. تهران: شرکت افست.
۱۰. تفسیر حزقیال (2007) Gindin.

۱۱. تفضلی، احمد (۱۳۶۰). *درباره سه لغت کهنه فارسی*. فرخنده پیام، یادگارنامه غلامحسین یوسفی، مشهد: ۵۳۵-۵۳۲
۱۲. چند بهار، لاله تیک (۱۳۸۰). *بهار عجم*. تهران: طلایه.
۱۳. حاجی سید آقایی، اکرم (۱۳۸۸). "لزوم تصحیح مجدد ترجمه تفسیر طبری". معارف (دوره جدید). دوره بیست و سوم. پیاپی ۶۸، ش ۲ (پاییز): ۱۰۹-۱۳۸.
۱۴. حسن دوست، محمد (۱۳۸۹). *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*. نو. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۵. خسرو دهلوی، امیر (۱۳۸۷). *دیوان*. مصحح محمد روشن. تهران: نگاه.
۱۶. خلف تبریزی، محمد حسین (۱۳۷۶). *برهان قاطع*. مصحح محمد معین. تهران: امیرکبیر.
۱۷. دارمستتر، جیمز (بی‌تا). *وندهای پارسی*. مترجم محمدعلی لوابی. بی‌جا: بی‌نا.
۱۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۸). *لغتنامه*. تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. راستارگویا، و. س. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی میانه*. مترجم ولیالله شادان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۰. رامپوری، غیاث الدین محمد بن شرف الدین (۱۳۷۵). *غیاث اللغات*. مصحح منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
۲۱. رضایی، جمال (۱۳۴۴). "گویش بیرجند به ضمیمه فرهنگ ملاعلی اشرف صبحی". *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، سال ۱۳، ضمیمه ش ۳: ۱-۱۴۶.
۲۲. ----- (۱۳۷۷). *بررسی گویش بیرجند*. تهران: هیرمند.
۲۳. صادقی، علی اشرف (۱۳۵۰ الف). "مصدر و اسم مصدر در فارسی معاصر". *راهنمای کتاب*، سال چهاردهم. ش ۴ و ۵ و ۶ (مهر و آبان): ۷۷۳-۷۸۰.
۲۴. ----- (۱۳۵۰ ب). «مصدر و اسم مصدر در فارسی معاصر». *راهنمای کتاب*، سال چهاردهم، ش ۹-۱۲ (آذر و اسفند): ۳۰۴-۳۱۰.
۲۵. ----- (۱۳۵۷). *تکوین زبان فارسی*. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
۲۶. ----- (۱۳۷۱). "شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۸)". نشر دانش، سال سیزدهم، دوره پنجم، ش دوم (بهمن و اسفند): ۲۲-۳۰.

۲۷. ----- (۱۳۷۲). "شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر". نشر دانش. سال سیزدهم. دوره‌ی پنجم. ش سوم (فروردین و اردیبهشت): ۹-۱۷.
۲۸. ----- (۱۳۸۰). *مسائل تاریخی زبان فارسی*. تهران: سخن.
۲۹. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۶۸). *دیوان*. مصحح محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۰. عراقی، فخرالدین ابراهیم (بی‌تا). *کلیات*. مصحح سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی.
۳۱. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان (۱۳۷۶). *دیوان*. مصحح محسن کیانی. تهران: روزنه.
۳۲. فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی (۱۳۴۰). *تذکره میخانه*. مصحح احمد گلچین معانی. تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء.
۳۳. قاسمی، مسعود (۱۳۸۲). "پژوهش برخی واژه‌ها در زبان تاجیکی و متون کهن". *نامه پژوهشگاه فرهنگ فارسی*، سال سوم، دوره‌ی دوم (بهار): ۳۴-۶۲.
۳۴. قاسمی، مسعود، و دیگران (۱۳۷۶). *فرهنگ مصادر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی تاجیکستان*. دوشنبه: پژوهشگاه فرهنگ فارسی تاجیکی.
۳۵. قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳). *فرهنگ سغدی*. تهران: فرهنگان.
۳۶. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۶۱). *دیوان*. تهران: پگاه.
۳۷. معین، محمد (۱۳۴۱). *اسم مصدر - حاصل مصدر*. تهران: امیرکبیر.
۳۸. ناظم الاطبا، علی اکبر (۱۳۱۶). *نامه‌ی زبان‌آموز (نحو و صرف زبان فارسی)*. تهران: بی‌نا.
۳۹. نجم الغنی رامپوری، محمد (۱۹۱۹ م.). *نهج‌الادب*. لکهنو: بی‌نا.
۴۰. نسوی، ابوالحسن علی بن احمد (۱۳۵۴). *بازنامه*. مصحح علی غروی. شیراز: وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی ایران.
۴۱. نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸). *تذکره نصرآبادی*. مصحح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.
۴۲. نظیری، نیشابوری (۱۳۴۲). *دیوان*. مصحح مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
۴۳. همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۶۴). *دستور جامع زبان فارسی*. تهران: علمی.
۴۴. واصفی هروی، زین‌الدین محمود (۵۰-۱۳۴۹). *بدایع الوقایع*. مصحح الکساندر بلدورف.

تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

45. Benveniste, E. (1929). Essai de grammaire Sogdienne, vol. ii. Paris: Morphologie, syntaxe et glossaire Reliure inconnue.
46. Gershevitch, Ilya (1961). A Grammar of Manichean Sogdian. Oxford: Basil Blackwell.
47. Gindin, T.E. (2007). The Early Judaeo- persian Tafsirs of Ezekiel: Text, Translation. commentary, Vol. I: text (Veroffentlichungen zur Iranistik). Austrian Academy of Sciences.
48. Henning, W. B. (1937). A List of Middle Persian and Parthian Words. BSOS IX.

